

قطعه، همزاد آدمی ست. قصه تلخ و شیرین آدم و حوا، با بنمایه های دلدادگی و عشق. قصه غماگین قایل بدنام و هاییل نیافته کام. قصه زروان؛ که از شک او اهریمن و از یقینش هورمزد پدید آمد و بنیاد همه قصه ها و نمایشها، از ستیز دودمان آن دو است؛ از چالش نیک و بد. ننگ نام؛ این داستان بی پایان تمامی ایام... و چنین است قصه کیومرث، نخست آدم و نخستین شاه نیای پارس؛ شاه هرچه آدم و دَد و دام و جدالش با اهریمن نابه کار، بانی ناشایستها و آن گاه مرگ دلبندهش - سیامک نازنین -... و بسیار قصه ها که آدمی به هر آئین و هر دین در گوشه و کنار زمین با ذهن و زبان خود ساخت و یافت و پرداخت.

زمزمه داستان و نسیم و ستاره و شب، یادگاری ست که نقالان روزگاران باستان، سینه به سینه به شبانان ایلات و کولیان پراکنده در این سو و آن سوی جهان به ودیعه نهادند تا گوش به گوش و نسل به نسل مانده و ماندگار شود.

● عباس جهانگیریان

پیشینه نثر داستانی

این جا در سرزمین ما حتی هر میوه و گیاه و درخت هم قصه ای دارد که شیرین و شنیدنی است؛ گیاه شفابخش پری سیاوشان که راوی قصه خون سیاوش است در رگ خاک...

شمر، که به روایت نگارگران نگاره های نینوا در دیگ جوش انتقام به کیفر رسید و به شبیه و شمایل بزمجه، آواره ویرانه ها و بیابانها شد.

قصه ققنوس خاکسترنشین، مرغ نوازنده ای که با منقار نی لبیک گونه خود، نوازی گوشنواز سر می دهد، عمرش که به سر می آید خود را در آتش می سوزاند؛ بدین امید که ققنوسی جوان از خاکسترش برآید.

قصه مرغ غم خورک، بوتیمار، مرغ تشنه ای که در کنار دریا، آب نمی خورد مبادا آب دریا تمام شود و نیز همان مرضی که وقتی سلیمان نبی او را گفت: «اگر آنچه گویم کنی، تو را عمری جاودان دهم!» گفت: «عمر جاودان! چه کیفری سنگینتر از آن که عمری دراز کنی و هر روز شاهد مرگ عزیز باشی!»

* کودکان در این سرزمین با قصه به خواب می روند و مردمان ما با شعر و نمایش و قصه و مثل، حرف نهان می زنند.

... چه دیربا و خوش خاطره است خاطره آشنای شب و قصه و آتش، آن گاه که آدمی پس از دوری از شکار و کار، زیر سقف کوتاه، اما امن غار، گرد می آمد و برای فسراند روح و روان خود بر دشمنان بی شمار و شادگاری فراغت شب و شام، ستیزهای روزانه را با دشمنان ریز و درشت به زبان قصه و نمایش روایت می کرد و نقالان گرم چانه و نمایشگران مجلس آرا از آن چه می شنیدند، بهترین قصه ها و نمایشها می گزیدند و آتش به آتش، چادر به چادر، کومه به کومه و کوی به کوی به نقل قصه و نمایش می پرداختند.

این قصه ها، با پیدائی تاریخ و جنگها و حماسه ها رنگی دیگر گرفت و در پسین روزگار، دستمایه های گران سنگی شد. برای نمایش نویسان و قلم به داستان حکایت و افسانه و داستان؛ چه به این ایام و چه به روزگار باستان.

چندان به دور از باور نمی نماید اگر بگوئیم ایرانیان از جمله قصه پردازان جهان بوده اند و نام و یاد این سرزمین کهنسال همواره با شعر و خیال و نمایش و قصه همزاد و همیاد بوده است.

در سرزمین ما هر آفریده و پدیده ای قصه ای دارد. کلاغ،



ایران

کتابها، آن قدر در حصار دربار می ماند تا دست غارتگری ناآشنا به منزلت کتاب، سررسد و در کنار غنائم دیگر به غنیمت برد؛ گو تا آن زمان هم که در گنجینه امیر و شاه بود، جز کاتبان کم دان کمتر کسی دست بدان می یازید، این بود که دامنه گفتار و قصه های شفاهی، دامن گرفت و فرایند نگارش و نوشتار از دایره انحصار دربار پا فرانهاد.

در روزگاران پیشین، به دلیل نبود نوشت افزار، بخصوص کاغذ و به سبب بی سوادی همگان، نوشتن، امری بسیار خصوصی و انحصاری بود و تنها کاتبان و نگارگران و وقایع نگاران دربار و اهل دیوان بودند که اگر موضوعی را در پسند شاه و شاهزاده و امیر و حاکم می یافتند، به رسم تکلیف یا ذوق و شوق شخصی خود، بر پوست حیوان یا سطح سفال، سنگ، شیشه، پارچه، چوب و فلز می نوشتند یا نقش و حک می کردند که این پوست نبشته ها، سفال نبشته ها و... اگر از گزند روزگار در امان می ماند باز از دربار، به درباری دیگر سفر می کرد و هیچ گاه در اختیار همگان قرار نمی گرفت و اگر هم جای می گرفت به سبب بی سواد مردم، قابل استفاده نبود و عمری دراز نمی پائید.

این فرهنگ گفت و شنود، این گوش خو گرفته به آوای افسانه و قصه های بود و نبود، این ذهن قصه ساز، این زبان روایتگر و حکایت پرداز، نمی تواند در سیر تاریخ و بستر فرهنگ خود، نسل نیرومندی از نویسندگان را نیروانده باشد. دریغا که هر بار این سرزمین قصه و نمایش و شعر، آماج تیز تاخت و تاز و تیغ نیاز و آز قرار گرفت، بیش از هر چیز کتاب و مکتوباتش به غارت رفت و هر خاموش دل خام خردی پا به سرزمین ما گذاشت، ستاره ای از این آسمان پرستاره به زیر آورد و به نابودی اندیشه ها، نوشته ها و میراث ادبی ما پرداخت؛ بخشی در آتش اسکندر ویرانگر، بخشی در تاخت و تاز و تازیانه خوارچ تازی، تیغ بزرگان ترک، تبار تپه کار تیمور و تاتار، بخشی در تاراج جویندگان تخت و تاج. شاهان خراج و باج و بخشی به تیغ تیز چنگیز خون ریز... اما آسمان آدیش هیچ گاه خالی از سوسوی ستاره ها نشد. در جانی ستاره ای بسوخت، در جانی دیگر، این فرهنگ ستاره ساز، ستاره های نو افروخت و دریغا که امیران و شاهان، کتاب را چون زن در پرده اسرار و داریابی دربار افکندند و خاک انحصار، این میراث گرانسنگ را از اهل قلم گرفت و حاصل این تنگ نظری و تنگ چشمی آن شد که

آنچه از این آثار باقی ماند، همچون گنجینه هائی گران، زیتبخش موزه های جهان شد و در نیم قرن گذشته تنها به برخی پژوهشگران ایرانی اجازه داده شد که از این میراث مکتوب، تصویری بگیرند یا نسخه برداری کنند!

به هر حال، تا پیش از آن که کاغذ پیدا آید، دامنه کتابت و ثبت قصه ها پیش از دیوار بلند دربارها یا نگشاد و حکایتها، افسانه ها، نمایشها و قصه ها، گرچه کمتر به قلم راه یافت اما سینه به سینه ماند و صیقل خورد و به پسین نسل خود رسید.

منبر و مسجد، گذر و میدان، خانه و خانقاه، نظامیه و مکتبخانه محل نقل نقالان، روایت راویان، نمایش نمایشگران شد.

با راهیافت کاغذ به قلمرو قلم، خرد و تخیل و آشنائی نویسندگان با شیوه های نو داستان نویسی برآمده از غرب، از نهضت روشنگری و مشروطه تا امروز، داستان نویسی و نمایشنامه نویسی در روند بالنده خود، به دوران تازه ای از رشد و شکوفائی رسیده است و هر نویسنده به اندازه درازنای ریشه ای که در پیشینه ادبی و هنری خود دارد، قامت کشیده است.

*

درباره پیشینه نمایش و نقالی گری و قصه پردازی هنوز پژوهش جامعی، در سطحی ملی، صورت نگرفته است و آنچه امروز بدان استناد می شود، برگرفته از آثار اندکی است که از گذر زمان سلامت گذشته و به دست ما رسیده است.

از دوره پارسی باستان (تا پایان دوره هخامنشیان) جز چندین کتیبه و سنگ نبشته بر کوهها و پاره هائی از «اوستا»، آثار دیگری بر جای نمانده است. کتیبه داریوش بر گوه بیستون در کرمانشاه حک شده است و با آن که حدود دو هزار و پانصد سال از عمر این کتیبه می گذرد، هنوز بخشهایی از آن قابل خواندن است. این کتیبه شرح زندگی داریوش بزرگ به زبان پارسی باستان است و با ترجمه دو زبان اکدی و عیلامی همراه است.

شواهدی وجود دارد که نقالها و حکایتگران، به نقل و شرح لشکر کشیها و پیروزیهای شاهان هخامنشی می پرداختند اما اثر مکتوبی از این قصه ها و افسانه ها به یادگار نمانده است.

گویند در حمله اسکندر به ایران، غیر از دوازده هزار متن اوستا که بر پوست گاو نوشته و نگهداری می شد، هر نبشته دیگری هم که به دست سپاه اسکندر افتاد، سوزانده و نابود شد. آمده است، در آتشی که اسکندر در کتابخانه بزرگ استخر،

در تخت جمشید افروخت، هر آنچه کتاب و نوشته بود در آتش سوخت، چه بسا در میان آنچه که در کتابخانه استخر و احیانا کتابخانه های دیگر یا در دربار هخامنشی و معابد زرتشتی به آتش کشیده شده است، آثار ادبی زیادی نابود شده باشد.

نقل است یکی از دانشمندان همراه اسکندر گفته است: «ایرانیان علاقه زیادی به شعر و نمایش و قصه دارند و از سرگرمیهای مهم آنان، گوش فرا دادن به قصه های شیرین قصه گوینان و نقالان است.»

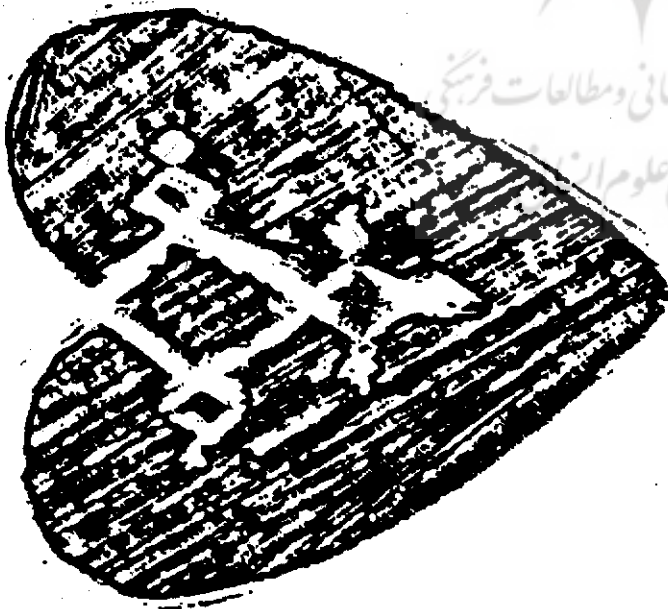
از دوره رواج زبانهای پهلوی و فارسی میانه که از سقوط سلوکیان آغاز می شود، و تا یکی دو قرن پس از ظهور اسلام در ایران تداوم می یابد، چندین اثر داستانی تاکنون شناسائی شده است.

در دوران ساسانی، بیش از هر چیز آثار دینی و دیوانی به زبان نوشتار درمی آید و قصه ها و افسانه ها بیشتر شفاهی و سینه به سینه نقل می شود.

در واپسین سالهای حکومت انوشیروان، اندیشه به کتابت درآوردن آثار پدید می آید که در این دوره حماسه ها، افسانه ها و قصه های بسیاری مدون و مکتوب می شوند.

نمایشها بیشتر جنبه آئینی داشته اند و فاقد متن مکتوب بوده اند و به صورت قراردادهائی که از گذشته گان به میراث مانده به اجرا درمی آمده اند. به همین دلیل تا قبل از دوره قاجار، هیچ متن نمایشی معتبری از نمایشهای آئینی و مذهبی ایرانیان در اختیار نداریم و استناد و استدلال ما بیشتر بر اقوال بوده است.

ابن ندیم، ایرانیان را در ردیف اولین مصنفان قصه و افسانه می داند^(۱) و می نویسد: «ایرانیان دوره هخامنشی، یکی از اولین



- ۱۲- هزار داستان
 ۱۳- خسرو پسر قباد
 ۱۴- سندبادنامه

کسانی بودند که دست به تصنیف قصه و افسانه زدند و آن را به صورت کتاب درآوردند و در خزانه های خود نگاه داری کردند. اشکانیان نیز این میراث را گرامی می دارند.

در دوره ساسانی، آثار زیادی از زبانهای سانسکریت، رومی، یونانی، و مصری به پهلوی میانه ترجمه می شود. پس از ظهور اسلام در ایران، مترجمان ایرانی، این آثار را از پهلوی به عربی ترجمه می کنند. و حتی پس از ترجمه از عربی به فارسی دري، عنوان عربی این آثار بر کتابها باقی می ماند؛ مانند کتاب «الدب و الثعلب» (خرس و روباه). غیر از قصه ها و افسانه هائی که از زبانهای دیگر ترجمه می شوند، آثاری نیز وجود دارند که پس از ترجمه نیز اصالت ایرانی خود را از دست نمی دهند.

به طور کلی از دوران پیش از اسلام، شمار بسیار ناچیزی از آثار داستانی تا روزگار ما ماندگار شده است که به اجمال برمی شماریم.

- ۱- هزار افسان
- ۲- یادگار زریران
- ۳- اسکندرنامه
- ۴- طوطی نامه
- ۵- کللیله و دمنه (ترجمه برزویه طبیب از سانسکریت)
- ۶- بلوهر و بوذاسف
- ۷- داستان جم
- ۸- کارنامه اردشیر بابکان
- ۹- داستان روان گشتاسب
- ۱۰- فرزه و سیماس
- ۱۱- بلاش، دختر شاه هند

«هزار افسان»

هزار افسان، یکی از ارزشمندترین گنجینه های داستانی جهان است که در دوره ساسانی، به زبان زنی شهرزاد نام پرداخته شده است. این مجموعه که از قابلیت و ظرفیت نمایشی بسیار بالائی برخوردار است، در دوره امویان از فارسی میانه به عربی ترجمه می شود و با عنوان «ألف لیلة و لیلة» یعنی «هزار و یک شب» محبوبیت زیادی در مرکز امویان و عباسیان، بغداد، و دیگر شهرهای عربی زبان می یابد.

مترجمان هزارافسان با افزودن قصه هائی از بغداد و مصر و همچنین حذف قسمتهائی از آن با خلق و خو و اخلاق اسلامی نمی خوانده، ساختار داستانی کتاب را بر هم می زنند و هزار و یک افسانی ایرانی-عربی، پدید می آورند.^(۱)

این کتاب به زبانهای اروپائی نیز ترجمه می شود و بنا به گفته شرق شناسان و پژوهشگران غربی، بیشترین تأثیر را بر پیشینه قصه نویسی اروپا می گذارد؛ به طوری که نویسندگان اروپائی به تقلید از آن آثار متعددی را پدید می آورند.^(۲)

در علت پدید آمدن هزارافسان گویند: یکی از پادشاهان ایرانی، هر زنی را که به همسری می گرفته در سبیده دم، جانش را می ستانده تا این که نوبت به شهزاده ای «شهرزاد» نام می رسد. زنی تازه سال، باخرد، خلّاق و سرشار از خیال. شهرزاد که ماجرای زن کُشی شاه را می داند، ترفند و تمهیدی



شگرف به کار می‌بندد: او هر شب، زبان به داستانگویی می‌گشاید و داستان را چنان گسترش می‌دهد که آفتاب سر می‌زند و شاه برای شنیدن ادامه ماجرا منتظر فرا رسیدن شبی دیگر می‌ماند.

بدین صورت، شهرزاد آن قدر قصه را ادامه می‌دهد تا این که شمار شبها به هزار و یک شب می‌رسد. او از شاه فرزند می‌آورد و بدین صورت هم خود را از مرگ حتمی نجات می‌دهد و هم زنان دیگر را و آن گاه که حقیقت ماجرا و نیرنگ و تدبیر خود را برای شاه باز می‌گوید، خردمندی و شیرین سخنی شهرزاد، در پسند شاه می‌افتد. شاه بدو دل می‌بندد و از مرگش درمی‌گذرد. در این ماجرا، کنیزکی نیز با شهرزاد همراهی و هم‌دل بوده، در ساخت و پرداخت قصه‌ها او را یاری می‌داده است.

«یادگار زریران»

از میان داستانهای برجای مانده از دوران پهلوی میانه شاید بتوان «یادگار زریران» را حماسیترین اثر داستانی این دوران برشمرد.

لشکر توران (خیوتان)، ایران را به محاصره خود درآورده است. در این جنگ سردار بزرگ ایران، زریر، برادر گشتاسب شاه، به میدان می‌رود و پس از آن که همبردان زیادی را از پای درمی‌آورد، با نیرنگ بیدرفش جادوگر که خود را به چهره پیری در مانده درمی‌آورد، از پشت خنجر می‌خورد و بر خاک می‌افتد. پس از کشته شدن زریر، پهلوان و سردار نامی ایران، دلهره و اندوه بر سپاه ایران سایه می‌افکند.

گشتاسب، پهلوانان ایرانی را برای انتقام خون زریر به نبرد با نمایان تور می‌خواند و می‌گوید هر کس انتقام زریر را از بیدرفش نیرنگ باز بگیرد، دخترش همای را که زیباترین دختر ایران است بدو می‌بخشد!

پهلوانان ایرانی، همه چشم به یکدیگر دارند. ناگهان «بستور» پسر ده ساله زریر پیش می‌آید و می‌گوید: «من، بستور، پسر ده ساله زریر بیش از این تاب نمی‌آورم که از این جا، بلندای کوه، تماشاگر کوبش سم اسبان دشمن بر پیکر بی جان پدرم، زریر، در میدان نبرد باشم. من خود به خونخواهی زریر می‌روم!»

پهلوانان ایرانی لبخند و حیرت خود را پنهان نمی‌کنند! گشتاسب، دستی به مهر و دلجوئی بر سر بستور می‌کشد و می‌گوید: «تو هنوز خیلی کوچکی پسر. به دست گرفتن تیر و کمان و شمشیر برای تو زود است. بزرگ که شدی انتقام خون پدرت زریر را از دشمن نابه کار بستان!»

بستور برمی‌آشوبد و به خشم می‌آید. از رکابدار زریر می‌خواهد که او را بر اسب بنشانند. رکابدار بستور را بر اسب زریر می‌نشاند که خونین و غمگین از میدان او می‌گردد. بستور شمشیر می‌کشد و در میان حیرت و ناباوری چشمهای هراسان سران سپاه ایران به مصاف دشمن می‌رود.

این بار نیز بیدرفش جادوگر بر آن است تا بستور را با نیرنگ از پای درآورد. بستور به نیرنگ بیدرفش پی می‌برد و او را که به چهره عجوزه‌ای به ظاهر در مانده به میدان آمده است با تیر، به زمین می‌دوزد؛ آن گاه به مصاف پهلوانان نامی توران می‌رود. چندی از نمایان سپاه دشمن را از پای درمی‌آورد. برق امید در سپاه ایران می‌درخشد. لشکر ایران جان می‌گیرد و به پیش می‌تازد. سپاه توران پس می‌نشیند و عزم گریز می‌کند. سپاه ایران پیروز میدان جنگ می‌شود.

گشتاسب که وعده همای را به کشته شدن بیدرفش داده است بستور را بسی کوچک و کودک می‌بیند. اهورامزدا نگهدارنده سرزمین ایران که بستور را براننده جامه سپهسالاری ایران می‌بیند، او را یک شبه از کودکی به جوانی می‌رساند تا بتواند هم مرد خانه همای، دخت دردانه گشتاسب، باشد و هم سپهسالار سپاه ایران.

با آن که این داستان که خلاصه‌ای از آن بیان شد، از قابلیت داستانی و ظرفیت نمایشی بسیار بالایی برخوردار است، تاکنون هیچ یک از نمایشنامه‌نویسان و کارگردانان ایرانی بدان روی نیاورده است و متأسفانه با آن که ما غنیتین و بنمایه‌های داستانی و نمایشی را در متون کهن خود داریم، نمایشنامه‌نویسان و کارگردانان و حتی مدرسان دانشکده‌های تئاتری ما رو به غرب دارند.

هم تلویزیون ما و هم صحنه‌های نمایش ما همواره خالی از یاد و نام این حماسه سازان بزرگ تاریخ ایران بوده است (مبادا عمدی در این است که چنین باشد! چنین مبادا!). حتی تاکنون با آن که بالغ بر پنجاه- شصت مقاله تحقیقی و کتاب درباره تاریخچه ادبیات کودک و نوجوان در ایران نگاشته شده، نمانده است که پژوهشگران اشاره‌ای به داستان زریر (ب کرده باشند؛ در حالی که از این داستان می‌توان در قصه کودک و نوجوان بهره برد. من حتی بر این عقیده‌ام که آ تدوین تاریخچه ادبیات داستانی کودک و نوجوان یادگار، را مبدأ ادبیات کودک و نوجوان نپنداریم، کاری محققانه نداده ایم.

به امید روزی که سیاستگزاران، مدیران و کارگزاران ذ با نگاهی باز و نو بر فرهنگ غنی و پربار این سرزمین، تنها بستر مصونیت فرهنگی و حفظ و خراست از هویت ایرانی، نسل جوان معلق و سرگردان امروز را با ریشه گسسته و نیم گسسته تاریخی و فرهنگی خود پیوند د نقش پذیر فرهنگ و اندیشه‌های مخرب بیگانگان نباشند.

منابع:

- ۱- ابن ندیم. «الفهرست». ترجمه رضا تجدد. صص ۳۶۳- شرکت افست.
- ۲- این کتاب گرچه برای اولین بار در دوره قاجار از فارسی ترجمه می‌شود اما در سال ۱۴۴۳ نیز به تصحیح مح محبوب به چاپ می‌رسد.
- ۳- از سعدی تا آراگون و ادبیات تطبیقی ایران و جهان.